

# محل تبلیغات شما



مجرى کچل کت شلواری وارد صحنه می‌شود: امروز یه سورپرایز  
واسه‌تون دارم! توی ظرفایی که جلوتونه، حاصل یک سال صبر و انتظار  
نهفته هستش. منتظره که باز کنید و بخونیدش!

جوانی با موهای نیمه بلندی که به پشت بسته و سمت چپ تصویر نشسته،  
با اکراه به ظرف‌هایی که جلویش گذاشته‌اند نگاه می‌کند: باز بگو چه  
نقشه‌ای برآمون داری. نگو که یکی از آزمایش‌ای عجیب غریب‌تیه.

مردی خوشحال با ریش پروفسوری که سمت راست نشسته بادی به  
غبگ می‌اندازد: از اونجا که دوتا ظرف گذاشته جلویون قطعاً یکی از  
اون آزمایش‌های عجیب غریب‌شیه.

کچل اضافه می‌کند: درست حدس زدید! آزمایش، ولی چه آزمایشی...

جوان: دارم کم کم نگران می‌شم. آخرش مارو به کشتن می‌دی.

مجرى: ببینیم بعد از امتحان کردنش هم قراره همینو بگی؟

جوان: اگه زنده موندیم.

مجرى: خب دیگه حرف زدن بسه. اول از همه در ظرفارو باز می‌کنم و  
بگین نظرتون چیه. حاضرید؟

مرد پروفسوری و جوان ظاهراً به ناچار تایید می‌کنند.

مجرى: خب! وقتشه که شمارو با شاهکار جدید آشنا کنم! این شما و این هم... ظرف فلزی روی بشقاب‌هار برمی‌دارد.

جواد جا می‌خورد: واو! بنظر که بد نمی‌ماید!  
رو می‌کند به پروفسور: نظر تو چیه به روز؟

به روز متفکرانه و با دستی که روی ریشش گذاشته می‌گوید: جالب بنظر می‌ماید.

: خب! هر کدام یه تیکه کاغذ از بشقاب سمت چپی وردارید و بخونید.

بروز و جوان هر کدام کاغذی ورمی‌دارند و شروع می‌کنند به خواندن.

: تا وقتی که امیر و به روز دارن می‌خونن، بذارید جدیدترین محصول گروه کیهان تندر رو برآتون معرفی کنم! بارها پیش او مده که وقتی می‌رید سر کار، یا بر می‌گردید خونه، و یا وقتی که می‌رید خرید یا هر چیزی، مشکلی برآتون پیش بیاد. مثلًاً ماشینتون روشن نشه. ولی گروه کیهان تندر محصولی ارائه کرده که حدود پونزده درصد از این مشکلات رو به کلی ریشه‌کن می‌کنه! این شما و این، واشر سرسیلندرهای پنج‌کاره مدل گلدن پلاس کیهان تندر. خب آقای دکتر، بفرمایید بگید که این محصول چه ویژگی‌هایی دارد.

خانم دکتر با روپوش سفید با یک واشر سرسیلندر پنج کارهی مدل گلاد وارد میشود: این محصول از جنس فولاد ضد زنگ ساخته شده و قابلیت این رو داره که ماشین شما رو از این رو به او رو کنه. همونطور که میدونید واشر سرسیلندر بعد از موتور، قلب تپندهی هر ماشینیه. واشر سرسیلندر های ما به راحتی قابل جدا شدن هستن و میتونن برای کارهایی مثل ساز زدن، آویزان کردن جوراب و حتی آشپزی و برنامهنویسی هم مورد استفاده قرار بگیرن.

: یعنی واقعاً ساز هم میشه باهاش زد؟ واو.

: بله بله.

خانم دکتر کمی ساز میزند و میرود.

مجری میرود سراغ بهروز و امیر: خب! بچهها، نظرتون چیه؟

: من اول بگم؟ یه داستان استاندارد و مثل همیشه عالی. انتظار اینو داشتم. مثل همیشه لذت بردم.

: و آقا بهروز؟

آقا بهروز ابروی سمت چپش را بالا میدهد: بله بله، همینطور که امیر اشاره کرد، این از جنس همون داستان هایی بود که همیشه برآمون مینویسی. البته من بیشتر مشتاق برای خوندن داستان بعدی هستم. چون

حس می‌کنم این داستان، داستان کنترل بود.

: دقیقیقاً! خب، قبل از اینکه بریم سراغ داستان کوتاه بعدی، بذارید بگم که در صورت تمایل برای خرید داستان‌های کوتاه من، با این شماره که داره زیرنویس می‌شه تماس بگیرید. پک نقره‌ای حاوی داستان‌های کوتاه نوشته شده توسط من در ورق آچهار، پک طلایی حاوی همون داستان‌های قبلی، به اضافه‌ی داستان‌های خیلی خاص‌تر و آزمایشی و تجربه‌گرا، و پک الماس شامل مجموعه‌دانستن من به صورت کاملاً جلد شده، به همراه یک واشر سرسیلندر و زانوبند رایگان. و بدون تبلیغات!

و بعد برمی‌گرد: خب! بریم سراغ داستان بعدی. حاضرید؟ د برو که رفتم!

امیر و بهروز هرکدام داستان‌های خود را از سمت راست برمی‌دارند و شروع می‌کنند به خواندن.

: یه حسّی بهم می‌گه که او مممم، وا!

: هاهاها... قیافه‌ی بهروزو نیگا!

بهروز چد خط از داستان را خوانده و دارد آن را در ذهنش حلاجی می‌کند.

امیر: من اینو با خودم می‌برم هرشب بخونم! خیلی داستان شیرینیه. شبیه کارهای پائولو کوئلیو و داستاپوسکی.

: اینو پیش زنت هم می‌گی؟

: من زنmo بخاطر این طلاق می‌دم اصلاً!

مجری نگاهی به دوربین می‌کند: او او! مثل اینکه یمنفر باید امشبو تو خیابون بخوابه! بهروز جان تو تموم نکردی؟

: من هم خیلی لذت بردم. ولی نظرم زیاد با امیر همسو نیست.

عینکش را درست می‌کند: با اینکه خیلی داستان جذاب و شیرینیه، ولی کمی المان‌های طنز هم توش موجوده و خیلی بانمکه. یعنی نه در حدی که توی ذوق بزنه، خیلی استاندارد. ولی چیزی که این داستانتو متمایز کرده، از نظر من اینه که خیلی... چطور بگم... خیلی بیشتر از بقیه‌ی داستان‌هات شیوه‌ی نگارش و سبک تو توش جریان داره. انگار بیشتر مال توه. انگار اون جوهره‌ی داستانی‌ای که همیشه استفاده می‌کنی غلیظتره. و شیرینی و بانمکی حاکم بر اثر، تونسته همزمان و با قدرت کنار جدی بودن اثر خودش رو حفظ کنه و توی گوشت و پوست داستان تنیده شده.

: اوووو خیلی نزدیک شدی. پس حدستون چیه؟

: من حرفی ندارم هرچی بود واقعاً حال کردم و بازم می‌خوام.

: بنظر می‌رسه بیشتر روش وقت گذاشتی. نثر داستان هم خیلی روان شده و چرب و نرم بنظر می‌رسه.

: بهروز تقریباً نکته رو گرفت! امیرهم یه سرخ هایی دستش او مده!

نگاه می کند به دوربین: خب! وقتشه که راز این داستان رو فاش کنم. من این داستان رو اگه درست یادم باشه پارسال نوشه بودم! اون داستانی که پارسال نوشه بودم و گفتین خیلی خیسه رو یادتونه؟ همون که با کره و عسل نوشه بودم.

: آره آره.

: خب من محض احتیاط دوتا از اون داستان نوشته بودم و به یکیش سس سویا زده بودم و به کل فراموش کرده بودم! یعنی داستان یک سال تمام توی کره و عسل و همهی اون مواد خوابیده! چند روز پیش که فریزر رو تمیز می کردم دیدم یه داستان کوتاه اون گوشه هست. ورداشتم تمیزش کردم دیدم واقعاً بوی خوبی می ده. مثل همیشه کمی نمک و فلفل سیاه و پودر سیر اضافه کردم و روی ماهی تابه تفت دادم.

: من که بازم می خوام!

مجری به سمت دوربین می رود: اگه همین الان تلفن رو وردارید و زنگ بزنید و داستان های من رو بخرید، یک عدد زانوبند رایگان هم هدیه می گیرید. این فرصت رو از دست نمید! همچنین برای فرستادن تبلیغاتتون برای درج توی داستان های کوتاه من، می تونید توی واتس اپ یا تلگرام پیام ببینید! در ضمن داستان های من توی بهداشتی ترین و بهترین شرایط نگهداری می شن و تعداد زیادی از شون باقی نمونده! از اتفاق فرمان

خواهش می‌کنم که داستان‌های کوتاهی که توی یخچال و آماده‌ی ارسال هستن رو پخش کنه.

پایان.

